

کردار اجتماعی

بنیادهای مفهومی کنش اجتماعی در کتاب‌های درسی جامعه‌شناسی

دکتر لطیف عیوضی

مسئول گروه علوم اجتماعی دفتر تألیف کتاب‌های درسی

اشاره

آگاهی، هدفمندی و گزینشگری را از ویژگی‌های آدمی و اعمال او می‌داند.

کلیدواژه‌ها: کنش اجتماعی، کردار اجتماعی، ساختار عینی، ساختار ذهنی

البته امروزه این رویکرد بیشتر در هئیت رفتارهای اقتصادی رخ می‌نماید؛ یعنی رفتارهایی که در تعقیب منفعت صورت می‌گیرند. کنشگر برای بیشینه کردن فایده، هدف‌ها و وسایل تحقق آن‌ها را انتخاب می‌کند. نظریه تصمیم‌گیری و نظریه بازی در اقتصاد،

احتمالاً به یاد دارید که ما در تبیین کنش اجتماعی از منظری سخن می‌گفتیم که آگاهی و اراده را ویژگی‌های اساسی کنش آدمی می‌دید. از این منظر، کنشگر با کنش خود به دنبال تغییر در موقعیت است. اگر کنشگری در تشخیص وضعیت موجود، وضعیت مطلوب، و راه عبور از وضعیت موجود به وضعیت مطلوب آگاهی درستی داشته باشد و بر اساس آن آگاهی عمل کرده باشد، کنش او عقلانی است. اگر دانشی که بر اساس آن دست به عمل زده، غلط یا ناقص باشد، کنش او غیر عقلانی است. این رویکرد به «گزینش عقلانی» هم شهرت دارد که

سرمايه كلي+ (بر ايند انواع اقتصادي و فرهنگي)		سرمايه كلي-	
<p>مشاغل</p> <p>مدیر عامل تجاری و صنعتی</p> <p>مشاغل آزاد</p> <p>کارمندان بخش خصوصی</p> <p>مهندسان</p>	<p>ورزش‌ها</p> <p>شکار</p> <p>شنا</p> <p>اسکی</p> <p>قایق‌رانی</p> <p>سواری کاری</p> <p>اسکی آبی</p> <p>بازی با حروف</p> <p>موتورسواری</p>	<p>مشاغل</p> <p>استادان دانشگاه</p> <p>صاحبان مشاغل فرهنگی</p> <p>هنرمندان</p> <p>کارمندان بخش دولتی</p> <p>کارمندان خدمات پزشکی</p>	<p>ورزش‌ها و تفریحات</p> <p>تنیس</p> <p>گلف</p> <p>کوهنوردی</p> <p>شطرنج</p> <p>پیاده‌روی</p> <p>نواختن پیانو</p> <p>نواختن گیتار</p>
سرمايه اقتصادي+	سرمايه اقتصادي-	سرمايه اقتصادي+	سرمايه اقتصادي-
<p>مشاغل</p> <p>صاحبان فروشگاه</p> <p>صنعتگران</p> <p>کارکنان بخش تجارت</p> <p>صاحبان کشت و زرع</p>	<p>ورزش‌ها و تفریحات</p> <p>ماه‌گیری</p> <p>فوتبال</p> <p>نواختن آکاردئون</p>	<p>مشاغل</p> <p>معلمان</p> <p>کارمندان متوسط اداری</p> <p>کارکنان بخش اداری</p> <p>سرکارگر</p> <p>کارگران ماهر</p> <p>کارگران متخصص</p> <p>کارگران ساده</p> <p>کارگران کشاورزی</p>	<p>مشاغل</p> <p>کارمندان متوسط اداری</p> <p>کارکنان بخش اداری</p>

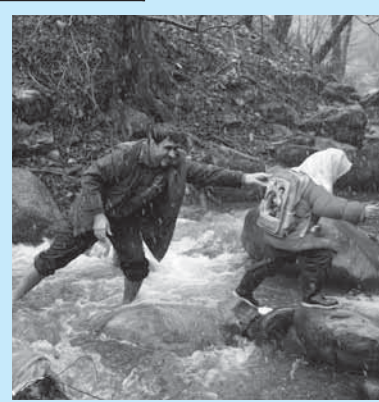
رای به راست

رای به چپ

سرمايه كلي-

جامعه‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی مصادیق این رویکردند، ولی دایرهٔ عقلانیت به هیچ وجه به این دسته کنش‌ها محدود نمی‌شود. بنا داریم در تبیین کنش اجتماعی، منظر دیگری را مورد توجه قرار دهیم که به جای تأکید بر آگاهی و ارادهٔ انسان‌ها در انجام کنش‌ها بر موجبیت‌های بیرونی دست می‌گذارند. البته امروزه هیچ دیدگاهی از صورت ناب و خالص چنین تبیینی دفاع نمی‌کند، همچنان که رویکرد عقلانی پیش‌گفته نیز به‌طور مطلق منکر هر گونه اثرگذاری عوامل بیرونی بر کنش اجتماعی افراد نیست. به همین دلیل رویکردهای تلفیقی به کنش اجتماعی پسندیده‌تر به نظر می‌رسند و رونق بیشتری دارند، ولی هر نظریهٔ کنش اجتماعی در نهایت بر یکی از این دو «عامل درونی یا بیرونی»، تأکید و اتکای بیشتری دارد.

از رویکردی سخن می‌گوییم که از پرسش‌های پنج‌گانهٔ «چه کسی؟»، «چه چیزی؟»، «را کجا؟» و «چه زمانی؟» و «با چه هدفی؟»، تأکید کمتری بر «چه کسی؟» و «چه هدفی؟» دارد. رویکردی که آدمی را نه کنشگر و «فاعل»، بلکه گماشته یا «عامل» می‌پندارد. پایبندان این رویکرد، مدعی‌اند الگویی که افراد را کنشگرانی با اهداف از پیش تعیین شده می‌داند که شناختی تفصیلی از اهداف خود و وسایل دستیابی به آن‌ها دارند، از عهدهٔ تبیین بیشتر کردارهای آدمی بر نمی‌آید و مهم‌تر اینکه با تجربهٔ زیسته ما به‌عنوان افرادی که مدام درگیر کردارهای روزانه هستیم ناسازگار است!



پی‌بروردیو، جامعه‌شناس فرانسوی، یکی از نظریه‌پردازان تلفیقی کنش اجتماعی است که بر این رویکرد پای می‌فشارد. او بیشترین تنفر را از نظریهٔ گزینش عقلانی در همهٔ جنبه‌ها به ویژه قرائت اقتصادی آن دارد. بروردیو بر آن است که تلقی سوژهٔ آگاه و آزاد از انسان، به مثابه دست شستن از جامعه‌شناسی است. در وهلهٔ اول، شاید عجیب به‌نظر برسد ولی هر چه بیشتر به او گوش فرا دهیم، اگر هم ما را کاملاً قانع نکند تا حدود زیادی از ناهمدلی ما با نگاه خودش می‌کاهد.

بروردیو بر شکاف میان «باورهای رایج» و «تحلیل‌های علمی» تأکید می‌کند. او باورهای رایج را کانال بازتولید نابرابری‌های ساختاری می‌داند؛ در حالی که رسالت تحلیل‌های جامعه‌شناسی را بر ملاکردن فرایندهای بازتولید اعلام می‌کند. به این ترتیب با اندیشهٔ بروردیو، هنر بدگمانی و پرده‌داری جامعه‌شناسی یادآوری می‌شود؛ با این تفاوت که پرده‌داری و رسواسازی شامل حال جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان هم می‌شود! ایده‌هایی که توسط قدرت تولید می‌شوند در افراد درونی‌سازی و توسط آن‌ها باز تولید می‌گردند. جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسان هم در این روند دخیل می‌شوند. به این ترتیب، طنینی شبیه **فوکو** از بروردیو هم شنیده می‌شود!

بروردیو بر آن است که اگر انسان‌ها را سوژه‌های آگاه و آزاد بدانیم، جامعه‌شناسی بی‌موضوع می‌شود و این چه علمی است که موضوع خود را نابود می‌سازد؟! این پرسش ناخودآگاه **دورکیم** را به یاد

می‌آورد! دورکیم در نقد فیلسوفان، انسان‌شناسان و روان‌شناسان دین می‌نویسد: «باورکردنی نیست که دستگاه‌های فکری‌ای همانند دین - که در تاریخ مقامی این چنین مهم پیدا کرده‌اند و مردم در تمامی دوران‌ها نیروی لازم برای حیات را از سرچشمهٔ آن‌ها بر گرفته‌اند - چیزی جز تار و پودی از اوهام نباشد. یک مجموعه اوهام بی‌پایه چگونه می‌توانست وجدان بشری را تا این درجه و این همه مدت تحت تأثیر خویش قرار دهد؟ آخر این چگونه علمی است که کشف اصلی‌اش عبارت از این است که موضوع بررسی خودش را بی‌اعتبار کند؟»

ریمون آرون با طعنه به دورکیم می‌نویسد: «جملهٔ زیبایی است ولی آیا آن علم دینی که پرستش آدمیان را چیزی جز پرستش جامعه نمی‌داند، موضوع خود را همانندی نباشد حفظ می‌کند یا باعث نابودی‌اش می‌شود؟ پس از حذف عنصر ماورائی از دین آیا می‌توان هنوز واقعیتی برای دین تصور کرد؟» (آرون، ۱۳۷۵: ۳۹۷-۳۹۶).

بروردیو موضوع بررسی خود را حفظ می‌کند یا باعث نابودی آن می‌شود؟ به‌راستی بروردیو قصد دارد چه چیزی را به ما گوشزد کند؟ آیا مطلب مهمی می‌گوید و برای فهم مقصود او باید دقیق‌تر شویم یا به اعتقاد برخی، او صرفاً معانی گذشتگان را در قالب مفاهیمی جدید بیان می‌کند؟ مثلاً طبقهٔ **مارکس** را با واژهٔ میدان و نظام شخصیتی **پارسونز** را با واژهٔ «عادت‌واره» به نظر می‌رسد برای فهم مقصود بروردیو باید دید او می‌خواهد چه چیزی را نگه دارد و چه چیزی را نابود کند.

مارکس معتقد بود که اگر سطح و عمق واقعیت بر هم منطبق می‌بود، علم هیچ ارزشی نداشت. به عبارت دیگر، اگر علم چیز پنهان و ناشکاری را برملا نمی‌کرد، ارزشی نداشت. عالم و علم، باید آنچه را که بر تودهٔ آدم‌ها پوشیده است، آشکار سازد. دورکیم هم تلاش می‌کرد بین مفاهیم آن‌گونه که عموم مردم می‌فهمند و آن‌گونه که جامعه‌شناس و جامعه‌شناسی می‌فهمد، فاصلهٔ عمیقی برقرار کند. **مرتون** نیز تحلیل پیامدهای پنهان وقایع و پدیده‌ها را وظیفهٔ جامعه‌شناس می‌دانست! مگر نه اینکه فهم یک فیزیک‌دان هسته‌ای در مورد موضوعش با فهم عموم مردم فرسنگ‌ها فاصله دارد؟ این در حالی است که همسایه‌های عادی **ارسطو** پای دروس فلسفهٔ او حاضر می‌شدند.

بروردیو هم همین تفکیک سطح (که خود کنشگران می‌بینند!) و عمق (که جامعه‌شناسان می‌بینند!) را پیش‌فرض وجود جامعه‌شناسی می‌دانست. ولی مشکل این دسته از تحلیلگران، در تبیین کنش و کردار انسانی این است که پیش‌بینی آن‌ها معمولاً درست از آب در نمی‌آید. به تعبیر **گرایب**، مشکل مارکسیست‌های ساختاری این است که سروکلهٔ آدم‌ها جایی پیدا می‌شود که نباید بشود! ولی واقعیت مطلب این است که این مشکل تنها مشکل مارکسیست‌های ساختاری نیست بلکه مشکل تمامی کل‌گرایان و ساختارگرایانی است که روابط علی مورد نظرشان را ورای آگاهی و نیت‌مندی افراد انسانی برقرار می‌بینند. منظر آن‌ها اقتضا می‌کند که افراد انسانی تخته‌بند ساختارهای عینی و ذهنی باشند.

بورديو در تبیین کنش اجتماعی از دوآلیسم سنتی فرد/جامعه و کنش/ساختار و ذهنیت/عینیت در جامعه‌شناسی عبور می‌کند و سعی دارد بر اساس دیالکتیک میدان اجتماعی و عادت‌واره، به تبیین کردار افراد بپردازد. از این رو نظریه‌اش را «ساختارگرایی تکوینی» یا «ساختارگرایی ساخت‌گرایانه» که تقریباً همان نظریه‌گیدنز است و در آن، از یک سو ساختارهای عینی و از سوی دیگر سازه‌های ذهنی وجود دارند که تعامل آن‌ها «کردار» را می‌سازد. یک سو ساختارهای واقعی بیرونی دارد که افراد در چارچوب آن‌ها عمل می‌کنند و دیگری نظر به چگونگی ساخت واقعیت اجتماعی به‌وسیله افراد دارد. بورديو بیش از آنکه به خود این ساختارهای عینی و ذهنی توجه داشته باشد، به تعامل آن‌ها علاقه نشان می‌دهد. ساختارهای عینی همان مجموعه روابط عینی بین و درون پایگاه‌های اجتماعی‌اند که عمدتاً محصول برآیند سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی هستند؛ اگرچه بورديو از چهار سرمایه اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و نمادین نام می‌برد. او نشان می‌دهد که چگونه قرابت کمی و کیفی میان سرمایه‌های اقتصادی و فرهنگی به قرابت میان پایگاه‌ها منجر می‌شود و تعامل میان پایگاه‌های همگون، باعث شکل‌گیری میدان اجتماعی می‌شود. اگر این مفهوم، میدان مغناطیسی را به ذهن متبادر سازد خیلی بی‌راهه نیست! بدین ترتیب متناسب با مجموعه پایگاه‌های همگون، تنوعی از میدان‌های اجتماعی شکل می‌گیرد که در واقع پهنه نبرد و کشمکش میان اشغال‌کنندگان آن‌ها برای نگه‌داشتن یا بهبود سرمایه خویش در سلسله مراتب اجتماعی است.

ساختار ذهنی یا عادت‌واره تقریباً همان نظام شخصیتی پارسونز است یعنی مجموعه باورها، ارزش‌ها، گرایش‌ها، موضع‌گیری‌ها و سلیقه‌هاست که متناظر با میدان‌های اجتماعی شکل می‌گیرند، یا به عبارت دقیق‌تر، عادت‌واره‌ها تابع میدان‌های اجتماعی‌اند. عادت‌واره‌ها مابه‌ازا یا درونی شده واقعیت‌های بیرونی در افراد هستند.

ساختار عینی و ذهنی یا میدان و عادت‌واره متقابلاً یکدیگر را متعین می‌سازند. دیالکتیک میدان و عادت‌واره، کردار افراد را می‌سازد که پیامدهای آن بازخوردهایی در جهت تغییر یا بازتولید ساختارهای عینی و ذهنی هستند.

بورديو در کتاب «تمایز» خود نشان می‌دهد عادت‌واره‌ها، از سویی تابع پایگاه اقتصادی (خاستگاه طبقاتی) و پایگاه فرهنگی (تجارب آموزشی) افرادند و از سوی دیگر، ترجیحات معرفتی، ارزشی و زیبایی‌شناختی آن‌ها را شکل می‌دهند. او شواهدی ارائه می‌کند که چگونه پایگاه اقتصادی و فرهنگی استادان دانشگاه، مدیران صنعتی و تجاری، معلمان و کشاورزان با ذائقه‌های غذایی، ورزش‌ها، سرگرمی‌ها، ذائقه‌های هنری و مواضع سیاسی آن‌ها هم‌بسته‌اند. همچنین، جدول مختصاتی از جامعه فرانسوی ترسیم می‌کند که تمامی گروه‌ها، نوشیدنی‌ها، سرگرمی‌ها، ورزش‌ها، هنرها، مواضع سیاسی و... بر روی آن تشخیص و تعیین می‌یابند. آشکار است که از نظر او چنین جدول مختصاتی را می‌توان برای تمام جوامع صنعتی ترسیم کرد (شکل صفحه ۳۶ کتاب نظریه کنش).

بورديو معتقد است وجود تفاوت و تمایز میان پایگاه‌ها و تضاد میان آن‌ها، استعداد تبدیل شدن به طبقات اجتماعی را دارد. در نقد مارکس و مخالفان مارکس که یکی طبقات را واقعیتی عینی می‌داند و دیگری به‌طور کامل آن را انکار می‌کند، مدعی می‌شود که خود به راه میانه‌ای رسیده است. «آنچه وجود دارد، یک فضای اجتماعی است، یک فضای تفاوت‌ها که در آن طبقات به گونه‌ای بالقوه وجود دارند؛ به‌صورت نقطه‌چین، نه به‌صورت یک داده، بلکه به‌عنوان چیزی که قرار است انجام داده شود» (بورديو، ۱۳۸۹: ۴۳). بورديو مشکل مارکس و مارکسیسم را در فاصله «طبقه در خود» تا «طبقه برای خود»- که اولی واقعیتی عینی و دومی واقعیت ذهنی آن نزد اعضای طبقه بود- در این می‌دید که چنین واقعیت عینی‌ای وجود ندارد. به عبارت دیگر، اگر چنین واقعیت عینی‌ای وجود می‌داشت، ضرورتاً واقعیت ذهنی آن هم موجود بود و لذا مارکس و مارکسیست‌ها می‌خواهند چیزی که وجود ندارد را به‌وجود بیاورند. نزد بورديو همین تفاوت‌ها، تمایزها و تضادها هستند که آگاهی‌ها و هویت‌ها را پدید می‌آورند. به این ترتیب آگاهی و هویت پدیده‌هایی صرفاً اجتماعی‌اند.

بورديو تلاش می‌کند ضمن ساختارگرا ماندن، از سایر ساختارگرایان فاصله بگیرد و نوعی کنشگری فعال برای افراد نگه‌دارد. به‌نظر می‌رسد در این دو هدف به یک میزان موفق نبوده است. او از ساختارگرایی فاصله می‌گیرد و به ساخت‌گرایی نزدیک می‌شود و هر چند به نحوه ادراک و ساخت واقعیت اجتماعی از سوی افراد بر مبنای جایگاهشان در جامعه توجه می‌کند، به ذهنیت و نیت‌مندی افراد قائل نمی‌شود.

اگر مقرر باشد فرد انسانی صرفاً محصول تعامل دو جهان طبیعی و جهان اجتماعی باشد و حقیقتی بیرون از این دو جهان نداشته باشد، چگونه می‌توان انتظار داشت هویتی کاهش‌ناپذیر به این دو به‌دست آورد. فرد صرفاً اینک محصول طبیعت و جامعه پنداشته می‌شود، باید در قبال این دو، موجودی آگاه، باارزش و بااراده شود. سطح و عمق انسان در همین جهان پدیداری قرار دارد و صرفاً هویتی تاریخی (در برابر حقیقی) دارد که از دیالکتیک عوامل طبیعی و اجتماعی به‌دست می‌آید. در چنین جهان اجتماعی شاید منطقی‌تر حق با کل‌گرایان و ساختارگرایان باشد که تقدم فرهنگ و جامعه را بر فرد انسانی می‌پذیرند. ولی مشکل آنجا رخ می‌نماید که بخواهند به این پرسش پاسخ دهند که «فرهنگ و جامعه خود چگونه به‌وجود آمده‌اند؟» چنین رویکردهایی عمدتاً تصویری تُنک‌مایه از فرد انسانی دارند! همچنان که تلقی‌های «تمیستی» عمدتاً از جامعه و فرهنگ تصویری حداقلی دارند!

منابع

۱. آرون، ریمون. مراحل اساسی اندیشه در جامعه‌شناسی. تهران. ۱۳۷۵.
۲. کرایب، یان. نظریه اجتماعی مدرن، از پارسونز تا هابرماس. ترجمه عباس مخبر. نشر آگه. تهران. ۱۳۸۱.
۳. بورديو، پی‌یر. نظریه کنش، دلایل عملی و انتخاب عقلانی. ترجمه مرتضی مردیپا. انتشارات نقش و نگار. تهران. ۱۳۸۹.

